

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۳، پیاپی ۱۰۸، بهار و تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۲۳۵-۲۵۴

مسئله عاملیت سیاسی فرودستان در تاریخ فرهنگی؛ یک مطالعه مقایسه‌ای^۱

ابوذر فتاحی‌زاده^۲

محمدجواد عبداللهی^۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۱/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۴/۲۹

چکیده

در تاریخ فرهنگی کلاسیک، نخبگان، کارگزاران فرهنگ و سیاست محسوب می‌شدند؛ از این رو در این نوع تاریخ‌نگاری، جریان‌های فرهنگی سیاسی برآمده از مردمان عادی را مستقل از فرهنگ تولیدی نخبگان نمی‌دانستند. با این حال، یکی از مهمترین جهت‌گیری‌های تاریخ فرهنگی جدید، تغییر موضوع مطالعه از نخبگان به فرودستان و مردمان عادی است. هدف از مقاله حاضر پاسخ به این پرسش است که در تاریخ فرهنگی جدید، مردمان عادی و اقشار فرودست در برساختن فرهنگ و سیاست چگونه صاحب عاملیت شدند. برای پاسخ بدین پرسش، نخست موضع تاریخ فرهنگی کلاسیک در باب مسئله عاملیت سیاسی و کاریست آن در کتاب تاریخ فرهنگ در ایتالیا بررسی شد. سپس برای اینکه نشان داده شود تاریخ‌نگاری فرهنگی جدید چگونه به این جهت‌گیری تحقق بخشیده است، ضمن شرح موضع این رویکرد، کتاب پنیر و کرم‌ها: جهان یک آسیابان قرن شانزدهمی به عنوان یکی از متون کلاسیک این جریان مطالعه شد. برای نیل به این هدف، با رویکرد «اکتشافی» از «روش مقایسه‌ای» استفاده شد تا شرایط امکان تحقق این عاملیت کشف شود.

کلیدواژه‌گان: تاریخ فرهنگی، عاملیت سیاسی، تاریخ فرهنگی کلاسیک، تاریخ فرهنگی جدید.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2019.23120.1291

۲. استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه یاسوج (نویسنده مسئول)؛ afattahizadeh@ut.ac.ir

۳. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران؛ mj.abddi@gmail.com

مقدمه

فرهنگ افزون بر تعین بخشی به شیوه‌های زیست سیاسی، به سوزده‌های سیاسی نیز شکل می‌بخشد. به عبارت دیگر، فرهنگ نه تنها شیوه‌های تعامل سیاست‌محور با جهان را صورت می‌دهد؛ بلکه به مدد زبان و سایر دستگاه‌های نشانه‌شناختی، امکانات و امکانمندی‌های نوینی را در دسترس افراد قرار می‌دهد و به آنان توانایی می‌دهد تا سپهرهای فکری و معنایی جدیدی را خلق کنند. از این منظر همگان قادرند منظومه‌های معنایی خاصی را پدید آورند. این نگاه به سوژکتیویته پیش از نیمه دوم قرن بیستم در علوم اجتماعی، در معنای عام کلمه و زیرمجموعه‌های پژوهشی آن، جایگاهی نداشت و در دانش تاریخ و شاخه تاریخ فرهنگی آن نیز، پیش از این دوره، چنین دیدگاهی نبود. تاریخ فرهنگی کلاسیک، ایدئال‌ها و آرمان‌های اصلی جامعه را با ایدئال‌ها و آرمان‌های نخبگان جامعه یکی می‌دانست؛ از این رو بر شیوه‌هایی تمرکز می‌کرد که این آرمان‌ها بدان روش انتشار می‌یافتند. یاکوب بورکهارت و یوهان هیوزینگ از نمایندگان شاخص این سنت هستند. اما مورخان ذهنیت‌ها با صورتبندی دیگری که از مسئله فرهنگ ارائه دادند، دوباره توجه مورخان را به سوی تاریخ فرهنگی جلب کردند. اصلی‌ترین وجه متمایز تاریخ ذهنیت‌ها در این است که می‌کوشد محدودیت‌های سنت ایدئالیستی تاریخ فرهنگی را با مطالعه حوزه‌ای از فرهنگ اصلاح کند که به نظر می‌رسد این مورخان ایدئالیست از آن غفلت کرده‌اند. غفلت عمده رهیافت ایدئالیستی به تاریخ، غفلت از مردم عادی بود که آنها را همچون دریافت‌کنندگان منفعل آرمان‌های نخبگان جامعه نشان می‌داد (ibid: 241).

برخی از تاریخ‌نگاران نسل بعد، متأثر از این فضایی که آنالی‌ها ایجاد کردند به بررسی تاریخ‌های محلی و خرد پرداختند. اینان با رویکرد تاریخ فرهنگی جدید در پی بازنمایی و بازشناسی ذهنیت‌های گذشته در فرهنگ عامه بودند؛ اما موضعشان در یک زمینه خاص با آنالی‌ها تفاوت داشت. آنها برخلاف نسل دوم آنالی‌ها قائل به نگاه متصلب به ساختارها نبودند، بلکه کنشگر تاریخی و محیط فرهنگی وی را در تعاملی دو سویه ترسیم می‌کردند. کارلو گینزبورگ از جمله این تاریخ‌نگاران است. گینزبورگ در اثر سترگ خویش یعنی پنیر و کرم ها: جهان یک آسیابان قرن شانزدهمی (Ginzburg: 2013) تلاش کرده است مختصات این تعامل متقابل را به همراه الزامات، محدودیت‌ها و شرایط امکان آن ترسیم کند. تاریخ فرهنگی جدیدی که گینزبورگ و سایرین پیرنگ آن را ترسیم کردند، واجد خصلت‌هایی است که نه تنها نمی‌توان از آنها چشم‌پوشی کرد، بلکه افزون بر این، حاوی دلالت‌های درخور توجهی برای مطالعه سیاست نیز هست.

از این رو، پرسش پژوهش حاضر آن است که چگونه در تاریخ فرهنگی جدید، اقشار فرودست و نانخبگان در برساختن جامعه و سیاست صاحب عاملیت شدند. به عبارت دیگر، نسل متأخر تاریخ‌نگاران فرهنگی چگونه فرودستان را از ابژه منفعل تاریخ فرهنگی کلاسیک به سوژه‌های جریان‌ساز در فرهنگ و سایر ساحت‌های اجتماعی تبدیل کردند. در این راستا در پژوهش پیش رو تلاش می‌شود این دو جریان در قیاس با هم سنجیده شوند تا این استراتژی‌های پژوهشی عیان شود. در کنار این قیاس، کتاب‌های تاریخ فرهنگ در ایتالیا و نیز پنیر و کرم‌ها بررسی خواهد شد؛ آثاری که می‌توانند نماینده تمام عیار گونه تاریخ‌نگارانه خود باشند. فرض پژوهش این است که گینزبورگ در پنیر و کرم‌ها با در پیش گرفتن راه‌کارهای ویژه‌ای موفق شده است این چرخش هستی‌شناختی در جایگاه فرودستان را محقق سازد. اما از آنجا که پرسش اصلی مقاله پرسش از چگونگی است، این راه‌کارها خود را در روند پژوهش عیان خواهند کرد. بنا به همین تفهیمی بودن پرسش، رویکرد پژوهش «اکتشافی»^۱ است و برای اکتشاف از «روش مقایسه‌ای فلسفی سیاسی» استفاده خواهد شد. با توجه به مقدمات بالا، نوشته پیش رو می‌کوشد در چهار بخش، شرایط امکان کارگزاری اقشار فرودست در سیاست و تاریخ را ترسیم کند. در بخش نخست به مسئله عاملیت سیاسی در تاریخ فرهنگی کلاسیک پرداخته می‌شود؛ در بخش دوم موضع فلسفی سیاسی تاریخ فرهنگی کلاسیک درباره مسئله عاملیت در کتاب تاریخ فرهنگ در ایتالیا بررسی می‌شود و اینکه فرودستان در این اثر چه جایگاهی دارند؛ در بخش سوم، از میان نقدهای وارد شده بر تاریخ فرهنگی کلاسیک مختصات تاریخ فرهنگی جدید و نیز موضع آن در باب عاملیت سیاسی شناسایی می‌شود؛ در بخش چهارم نیز با خوانش پنیر و کرم‌ها (بخش مقدمه کتاب که در بردارنده دعای نظری نویسنده است) نشان داده می‌شود که گینزبورگ با وقوف بر خفایا و زوایای این گونه تاریخ‌نگارانه، چه استراتژی‌های ویژه‌ای را برای تحقق بخشیدن به این عاملیت در پژوهش به کار گرفته است. در آخر نیز در قالب یک مؤخره، ضمن مقایسه مواضع این دو درباره عاملیت سیاسی، دلالت‌های این تغییر موضع، برای دانش سیاست بر شمرده می‌شود.

تاریخ فرهنگی کلاسیک و مسئله عاملیت سیاسی

توجه به فرهنگ به مثابه موضوعی مستقل در پژوهش تاریخی، تنها نزدیک به دو قرن سابقه دارد. برخی تاریخ‌نگاران فرهنگی از موج نخست این عنایت به «تاریخ فرهنگی کلاسیک» یا «سنت کبیر» یاد کرده‌اند. از نظر اینان این موج تقریباً در آغاز قرن نوزدهم برخاست و در دهه

۱۹۵۰ فرونشست (Burke, 2008: 7) آثار کسانی چون یاکوب بورکهارت، یوهان هیوزینگا، ماکس وبر، آنتونیو گرامشی، ادوارد تامپسون و نوربرت الیاس را به رغم افتراق در ریشه‌های فکری و معرفتی و تعلق آنان به حوزه‌های فکری و پژوهشیِ سوای از یکدیگر معمولاً در این موج طبقه‌بندی می‌کنند (برای مثال نک: Ibid). برای شناخت کارگزاران سیاسی در این نوع تاریخ‌نگاری، شناخت گزاره‌های فرانظری هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه آن ضروری به نظر می‌رسد.

این نظریه‌پردازان در ساحت هستی‌شناختی، فرهنگ را موجودی تقریباً مستقل تصور می‌کنند و آن را بازیگری بسیار مهم در تعاملات اجتماعی می‌دانند. البته این بازیگر خصیصه‌ای ممتاز و یگانه دارد که باعث تفاوت ماهوی آن با سایر بازیگران در این میدان می‌شود: فرهنگ می‌تواند تصویری از سایر ساحت‌های اجتماعی را نزد خویش جعل کند. به عبارت دیگر، فرهنگ به مثابهٔ آینه‌ای تمام‌نما، ایده‌ها و چشم‌اندازهای بصری جامعه را بازتاب می‌دهد. بنابراین از منظر اپیستمولوژیک در ساحت فرهنگ است که امر اجتماعی بخشی از معنای خویش را افشا می‌کند و به ناگزیر شناخت تاریخی جامعه منوط به نظرانداختن در این آینه است.

تاریخ فرهنگی کلاسیک، همچنین مختصات روش‌شناختی ویژهٔ خود را دارد. به‌رغم اینکه پیدایش تاریخ فرهنگی کلاسیک مرهون انقلاب کبیر و سایر انقلاب‌های مردمی بزرگ در نیمهٔ نخست قرن نوزدهم بود، در باب متعلقات شناسایی همچنان نگاهی اشرافی و از بالا داشت. کلاسیک‌ها فرهنگ را مجموعه‌ای از ایده‌ها و عناصر فاخری می‌دانستند که اهل نظر تولید می‌کردند و ایده‌ها و تولیدات مردمان دیگر در آن جایی نداشت؛ چرا که به سبب جذبۀ اندیشهٔ هگلی باور داشتند روح زمانه را در جوهری‌ترین صورت آن تنها می‌توان در این انبان یافت و سایر ایده‌ها و مواد اجتماعی رگه‌هایی کم‌عیارتر از این روح را در خود دارند. این نگاه از بالا، یکی از پیامدهای تأملات هگل در باب نسبت فلسفه و فرهنگ بود. یکی از مسائل هگل این بود که چگونه فلسفه هم حقیقت سرمدی فرهنگ است و هم فرهنگ آن را متعین می‌کند. او باور داشت که از یک‌سو فلسفه بنا به ماهیت، تغییرناپذیر است و از سوی دیگر، مقید به وجه فرهنگی خویش است (ژورست، ۱۳۹۵: ۳۷). فرهنگ در آثار هگل هم به منزلهٔ عرف است و هم به منزلهٔ ادب؛^۱ اما عرف را صورت منسوخ فرهنگ تلقی می‌کند و ادب را جد و جهدی برای نیل به صورت شایستهٔ فرهنگ در جهان مدرن می‌داند (همان: ۵۹). در نتیجه تنها صورت دوم فرهنگ است که شایستهٔ تأمل و تعمق فلسفی است؛ صورتی که تنها می‌توان آن را در اهل

نظر یافت. فرهنگ رنسانس در ایتالیا اثر یاکوب بورکهارت از جمله آثاری است که بر این بنیادهای هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناسانه پی‌ریزی شده است.

مرجع عاملیت سیاسی در تاریخ فرهنگ در ایتالیا

یاقوب بورکهارت باور داشت که گذشته را تنها در کلیت آن می‌توان درک کرد. بنابراین در این اثر، فرهنگ همچون تافته‌ای در میان تافته‌ها ترسیم می‌شود: نخی است درخشان که در طول زمان با سایر بافته‌ها درآمیخته است و فهم آن بدون فهم سایر تار و پودها ممکن نیست. از این روی درک آن متضمن فهم کلیتی است که این بافته‌ها خلق کرده‌اند. به عبارتی بدون درک روح حاکم بر این کلیت، فرهنگ را نمی‌توان دریافت. از جانب دیگر، ایده‌هایی مقدم بر این کلیت و روح آن هستند که پیوستگی پدیدارهای پراکنده را عیان می‌کنند. شناخت این ایده‌ها به سبب گشودن ذهن به روی روح یک عصر، پدیده‌های فرهنگی آن برهه را معنادار می‌کند. این موضع آشکارا کل‌گرایانه و متأثر از هگل و رانکه است. بورکهارت خود نیز در بسیاری از مطالب متن به این نکته اشاره می‌کند. در سطور آغازین مقدمه بخش اول کتاب که کمتر از یک صفحه است، هدف پژوهش خود را ترسیم «طرح کلی یک دوره فرهنگی» بیان می‌کند (بورکهارت، ۱۳۸۹: ۱۷) یا در سخن از شکوفایی شخصیت فردی و بسیاری مطالب دیگر، عهد رنسانس را استمرار آن روحی تلقی می‌کند که انسان یونانی آن را تجربه کرده است (همان: ۱۳۵، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۰۶ و ۲۱۸)؛ تا آنجا که رونق خرافات یونانی و رومی در ایتالیای عهد رنسانس را نیز به مثابه گواهی بر این مدعا بررسی می‌کند (همان: ۴۶۲). البته این روح را متفاوت و تکامل‌یافته‌تر از نیای باستانی‌اش می‌شمارد و از منظر ایدئالیستی می‌کوشد نگاه‌های جدید آن به «جهان» و «انسان» را در رویکرد مردمان عهد رنسانس به سفر، علوم طبیعی، زیبایی‌های طبیعت، ماهیت انسان و زندگی اجتماعی و جشن‌ها تشریح کند (همان: ۲۶۷-۳۳۲). اما در این میان، فرهنگ را منحصر به چیزی تلقی می‌کند که ما تقریباً امروزه از آن به هنر تعبیر می‌کنیم. بنابراین می‌کوشد با بررسی هنرهای معماری، شعر، خطابه، موسیقی و... نیز هنرورزی‌های نخبگانی چون پترارکا، دوناتللو، آرتینو، دانته و دیگران، ایده‌های مقدم بر آنها را برای خواننده توضیح دهد. بورکهارت در سخن از سفرهای مردمان ایتالیا شرح می‌دهد که اینان چگونه پس از شکوفایی شخصیت فردی‌شان و بهره‌گرفتن از فرهنگ یونان و روم، گام در راه کشف جهان بیرون از زادگاه خود می‌نهند و با کمک سخن و هنر، جهان بیرونی را توصیف، تشریح و مجسم می‌کنند (همان: ۲۶۹). در نظر بورکهارت، هر دوره فرهنگی، یا همان روح زمانه به‌واسطه سیاست، دین، هنر و علم، خویش را نمایان می‌کند و بدین طریق مهر خود

را بر زندگی اجتماعی نقش می‌کند (همان: ۳۳۵).

وی در عرض و مقدم بر این رویکرد، جایگاه ویژه‌ای برای سیاست در نظر می‌گیرد و قائل به تقدم شهرياران بر اهل فرهنگ است؛ به‌صورتی‌که در بخش اول کتاب، دولت‌شهرهای ایتالیایی را همچون اثری هنری کالبدشکافی می‌کند تا نسبت ساخت این دولت‌ها را با شکوفایی شخصیت فردی مردم ایتالیا دریابد و از رهگذر توضیح و تبیین دولت‌شهرها و جباران قرون چهاردهم و پانزدهم، روزنی به فهم فرهنگ رنسانس بگشاید. بورکهارت آشکارا «پیدایش غنی‌ترین اشکال شکوفایی آدمی» در فلورانس را به آگاهی سیاسی مردمان آن منتسب می‌کند (همان: ۸۵) و تا آنجا پیش می‌رود که حتی آمارهای رسمی خاندان مدیچی در باب میزان فلورین‌های طلا، صنعت پشم، سرشماری‌های شهر بر اساس مصرف نان و... را برای ورود به این وادی ناگزیر می‌داند (همان: ۸۸). از نظر او، «منش دولت‌های ایتالیایی اعم از جمهوری و استبدادی، علت اصلی، هرچند نه یگانه علت، شکوفایی شخصیت مدرن انسان ایتالیایی است» و معتقد است که «در قرون وسطی... آدمی خود را تنها به عنوان عضو یک قوم یا حزب یا خانواده یا گروهی از این قبیل می‌شناخت. این پرده نخستین بار، در ایتالیا از میان برمی‌خیزد و آدمی آغاز می‌کند به مشاهده دولت و جامعه و همه چیزهای این جهان، به طور عینی و چنان‌که به راستی هستند» (همان: ۱۳۵). در نظر بورکهارت، شهرياران ایتالیایی «در صف مقدم فرهنگ زمان و کشور خود» حرکت می‌کردند (همان: ۲۱۱). از کسانی چون آلفونس اول شهريار ناپل یاد می‌کند که هیچ‌کسی در تربیت خویش بر اساس روح زمانه به اندازه او نکوشید؛ تربیتی که میل وی به خراطی، ریخته‌گری توپ و نشست و برخاست با اهل هنر و فرهنگ از شاخصه‌های آن بودند (همان: ۶۱) یا از کوزیمو مدیچی بزرگ یاد می‌کند که فلورانس برتری فرهنگی‌اش را مدیون او بود (همان: ۱۸۷-۱۸۸). بورکهارت باور دارد که منش دولت‌شهرهای ایتالیایی، شهرياران را وادار می‌کرد در تشخص‌بخشیدن به خویشان بکوشند. تهدیدها و خطرات دائمی اقتضا می‌کرد این شهرياران از لیاقت و توانایی شخصی بهره‌ور باشند؛ چراکه در چنین اوضاع و احوالی کامیابی فقط نصیب زیرکان بود و هر شهرياری مجبور بود از خود دفاع کند و ثابت کند که حق شهرياری دارد (همان: ۶۱). شهرياران می‌کوشیدند جمعی از اهل علم و فرهنگ را گرد خویش جمع کنند و دربار را بدل به کانون رخدادهای هنری سازند. این تشخص‌بخشی در پیدایش ایده «مرد درباری» یا «مردان تربیت‌یافته» کارگر افتاد و در عمل، دربار کانون فرهنگ ایتالیایی شد.

بورکهارت آشکارا مردمان اروپا در این عصر را به دو طبقه «بافرنگ» و «بی‌فرهنگ» تقسیم می‌کند (همان: ۱۷۲) و در برخی قسمت‌ها اعلام می‌کند که پژوهش‌اش مبتنی بر طبقه

«بافرهنگ» است. به عنوان مثال در فصلی با عنوان «شخصیت فردی و اخلاق» ابراز می‌دارد که قصد دارد «ویژگی‌های اصلی سیرت انسان ایتالیایی دوران رنسانس» را «با توجه به مدارکی که از زندگی طبقات بالا به دست ما رسیده است» بررسی کند (همان: ۱۴). بنابراین در بخش عمده‌ای از کتاب به موضوعاتی چون شهرت و افتخار، طنز و بذله‌مدرن، رساله‌نویسی، شعرسرایی لاتین، زبان و تربیت درباری، آداب معاشرت و... می‌پردازد که از جمله علایق این طبقه «بافرهنگ» بود. نکته جالب در پژوهش بورکهارت این است که زندگی فرهنگی طبقات پایین را نیز از نگاه این طبقه بافرهنگ بررسی می‌کند؛ تا جایی که زندگی روستایی آن عصر را به واسطه منظومه لورنتسوی بزرگ با عنوان نسیا دی باربرینو بازنمایی می‌کند (همان: ۳۳۰).

نکته دیگری که در اثر بورکهارت بسیار به چشم می‌آید و خود نیز در لفافه بدان اعتراف دارد، امپرسیونیسمی است که در تمام اثر جاری است. نیمه دوم قرن نوزدهم، زمانه پیدایش امپرسیونیسم در محافل هنری اروپا بود. نقاشان امپرسیونیستی چون ادوارد مانه، کامی پیسارو و کلود مونه به عنوان آغازگران این جنبش باور داشتند که رنگ‌ها را بایست بدون درهم آمیختن در ترسیم موضوع نقاشی به کار گرفت. بیننده از نزدیک، چیزی جز انبوهی از رنگ‌ها در آثار امپرسیونیستی نمی‌دید و چون از اثر فاصله می‌گرفت طرحی کلی از موضوع را درمی‌یافت. بورکهارت به وضوح با این نوع نگاه آشنا بود و باور داشت که نظرانداختن از نزدیک به فرهنگ، تصویری کلی از آن به دست نمی‌دهد. از این رو معتقد بود تنها با فاصله‌گرفتن از موضوع فرهنگ و پدیدارهای فرهنگی می‌توان جریان صیورورت روح را در آن به نظاره نشست. این دیدگاه به مثابه یکی از مفروضات ناگفته فرهنگ رنسانس در ایتالیا عمل می‌کند؛ هرچند بورکهارت در مبحث «دین در زندگی روزانه» و در پرداختن به جنبش اصلاح دینی اشاراتی بدان دارد. وی در این بخش به صراحت اعلام می‌کند «حرکات روح انسانی، درخشیدن ناگهانی او، انبساط و توسعه و درنگ و توقف او، برای ما همیشه به صورت رازی باقی خواهد ماند. چون ما فقط بعضی از نیروهایی را که در آن کارگرد می‌توانیم شناخت نه همه آن نیروها را» (همان: ۱۷). از این رو در تمام اثر پدیده‌های فرهنگی و هنری گوناگونی بررسی می‌شوند که از نزدیک تداعی‌گر هیچ نسبتی نیستند. اما بورکهارت ضمن کنار هم قرار دادن آنان، خواننده را با فاصله از آنها می‌نشانند تا تالوهای از «حرکات روح انسانی» در عصر رنسانس را برای او افشا کند. پدیده‌هایی که طبقه «بی‌فرهنگ» یا همان مردمان عادی و فرودستان نقشی در شکل‌دهی به آنها ندارند.

خلاصه آنکه فرهنگ در نظر بورکهارت منحصر به تولیدات اهل هنر است و مردمان «بی‌فرهنگ» صرفاً ابژه‌های این تولیدات هستند. از این رو، تنها فرآورده‌های فرهنگی طبقات

مسلط است که ارزش بررسی دارند. شهریار مرجع‌نهایی عاملیت سیاسی و اجتماعی است و اهل هنر نیز به نوبه خود از شخص شهریار است که عاملیت سیاسی فرهنگی می‌یابند؛ بنابراین، به نظر می‌رسد بورکهارت در جایگاه مهمترین مورخ تاریخ فرهنگی کلاسیک، شأنی برای عاملیت سیاسی مردمان عادی و فرودستان قائل نیست.

تاریخ فرهنگی جدید و مسئله‌ عاملیت سیاسی

تاریخ فرهنگی جدید محصول رخداد بزرگی در حوزه علوم انسانی است که از آن به «چرخش فرهنگی»^۱ یاد می‌شود. چرخش فرهنگی به جریانی اشاره می‌کند که پس از جنگ جهانی دوم متأثر از تغییر در معنای فرهنگ در انسان‌شناسی در علوم انسانی پدید آمد و هستی‌شناسی نوینی را برای مطالعات فرهنگی پی‌ریزی کرد. در علوم انسانی کلاسیک، فرهنگ برابر با دستاوردهای درخشان در هنرهای بصری، کلامی و موسیقایی انگاشته می‌شد و در نتیجه در کنش پژوهشگرانه، مردمان «بافرنک» به مثابه موضوع شایسته تأمل، معادل هنرمندان و ادیبان و موسیقی‌دانان بودند(نک: بورکهارت، ۱۳۸۹) یا اینکه از این منظر به این دستاوردها پرداخته می‌شد که چگونه به مثابه ابزار سرکوب طبقات فرودست به کار گرفته می‌شوند(بیلینگتون و دیگران، ۱۳۸۰: ۶۰). این در حالی است که در علوم انسانی نیم قرن گذشته، تعریف فرهنگ به مثابه تمامی شیوه‌های زیست بشر، جایگزین تعریف کلاسیک از آن شده است (برای مثال نک: Williams, 1983: 90; Barnouw, 1973: 6; Jenks, 1993: 12; Malinowski, 2014: 17; Kluckhohn, 1949: 17); هرچند در حوزه عمومی و در عمل، این دو تعریف در کنار یکدیگر به کار گرفته می‌شوند. شیوه‌های زیست در این تصور جدید، هم شیوه‌های مادی و هم شیوه‌های فکری تعامل و تعاطی بشر با خویش، دیگران و طبیعت را در برمی‌گیرد و از این‌رو این تلقی بسیار عام‌تر از تعریف کلاسیک از فرهنگ است. متأثر از این تغییر و گشودگی معنایی، دامنه عاملان و بازیگران قلمروی فرهنگ نیز گسترش یافته‌اند و تمامی آدمیان را شامل می‌شود(Valentine, 2003: 188). همه ایده‌ها و موادی که آدمی برای برقراری ارتباط با خویش، دیگری و طبیعت تولید یا دستکاری می‌کند، موضوع مطالعات فرهنگی جدید است و از آنجا که زیست هر انسانی به ناگزیر مبتنی بر این سه نوع کنش ارتباطی است، هر انسان یا گروه انسانی می‌تواند موضوع مطالعات فرهنگی واقع شود.

این موضع همچنین حاوی دلالتی اپستمولوژیک است که بنیان علوم انسانی پیشاجنگی را در این نیم قرن دگرگون کرده است. فرض فرهنگ به مثابه تمامی شیوه‌های زیست مادی و

ایده‌مندانه، آن را در ورای تمامی ساحات هستی‌انسانی اعم از ساحات سیاسی و اقتصادی و روانی می‌نشانند و هر ساحتی، جلوه‌ای از فرهنگ می‌شود. به عبارت دیگر، بر اساس این دیدگاه، شناخت انسان اقتصادی، انسان سیاسی و دیگر جلوه‌های ابراز وجودی انسان به ناچار تنها به یاری فرهنگ میسر می‌شود. با عنایت به کثرت فرهنگ‌ها، ساحات هستی‌رنگ و بویی مکانمند و زمانمند می‌گیرد و به شمار انسان‌ها و گروه‌ها تکثیر می‌شود. از این نظر، آگاهی به فرهنگ شرط لازم فهم هستی و مدخلی برای آن است. به دیگر واژگان، درک راستین قلمروهای کنش بشری، نیازمند فرهنگ است. این دلالت ضمنی، به تمامی اشکال حیات فرهنگی، شأنی کنشگرانه می‌بخشد و در نتیجه، دایره‌عاملان فرهنگی سیاسی را بسط می‌دهد.

مقدمات هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه یادشده، طی قرن گذشته مسبب بسط روش‌شناسی‌های ویژه‌ای برای بررسی ایده‌ها و مواد در تاریخ فرهنگی جدید شده‌اند؛ مجموعه روش‌هایی که هدف آنها این بوده است که امکان بررسی این عاملان فرهنگی سیاسی جدید را فراهم آورند. می‌توان مدعی شد تقدم نسبی ماده و رخداد بر ایده، مبنای همه این روش‌ها است؛ اینکه کردارها و خوانش‌ها هستند که ایده‌ها، گفتمان‌ها و نظام‌های معنایی را برمی‌سازند (Bowden: 2011) و از این رو لازمه همدلی با جهانی انسانی برای درآمیختن بدان و در نتیجه فهم آن، دریافتن کردارها، روندها و نگاه‌هایی خواهد بود که این زیست‌جهان تولید کرده است. این مسئله عکس مفروضاتی است که رهیافت‌هایی چون رهیافت هگلی به تاریخ فرهنگی دارند. به عنوان مثال می‌شود تأثیرات این نگاه نو را با مقایسه روش مطالعه تاریخ فرهنگی رنسانس دریافت. برای مثال در تاریخ فرهنگی کلاسیک، از ایده‌های اصلی اومانیزم‌ها مانند باورشان به «مقام و منزلت انسان» برای تعریف اومانیزم استفاده می‌شد؛ اما در تاریخ فرهنگی جدید برای تعریف اومانیزم و فرد اومانیزم، کردارهایی چون نسخه‌برداری از کتیبه‌ها، خطابه‌خوانی و خطابه‌نویسی به سبک سیسرو، پیراستن متون یونانی و رومی از تحریف‌های نسخه‌برداران و... ارجحیت دارند (Burke, 2008: 59-60). در این میان، انسان‌شناسان نقشی بی‌بدیل در توسعه روش‌های مبتنی بر این موضع داشته‌اند. به عنوان مثال، کلیفورد گیرتز با نگرشی وبری، انسان را موجودی شناور در معنا و نشانه‌ها مفروض دانسته که تنها با روش‌های تفسیری، و نه پوزیتیویستی، می‌توان معنامندی آن را دریافت. در این راستا، گیرتز مفهوم و روش توصیف فربه^۱ را به اقتراح می‌گذارد (Geertz, 2000: 3-10). کسانی چون میشل فوکو با روش‌هایی نظیر آرشیوشناسی و تبارشناسی کوشیده‌اند این دستاورد انسان‌شناسی را به حوزه‌های دیگر علوم انسانی تسری دهند و بدان غنا بخشند. پدیدارشناسی، هرمنوتیک،

نشانه‌شناسی و تحلیل گفتمان از دیگر روش‌هایی هستند که در طول این مقدمات فلسفی ابداع و به کار گرفته شدند.

متأثر از روش‌های یادشده، ژانرهای جدیدی از روایت امر اجتماعی نخست در انسان‌شناسی و سپس در سایر حوزه‌های پژوهشی از جمله تاریخ و تاریخ فرهنگی پدیدار شدند. «تاریخ خُرد» یا به عبارت دقیق‌تر «تاریخ خُرد جدید» مهمترین مولود این چرخش در دانش تاریخ بوده است. این نسخه از تاریخ‌نگاری در دههٔ ۱۹۷۰ میلادی به همت کسانی چون کارلو گینزبورگ، جیوانی لوی^۱ و ادواردو گرندی^۲ پدید آمد. این ژانر از سه زاویهٔ متفاوت به مطالعهٔ پدیده‌های تاریخی می‌پردازد. نخست آنکه تاریخ اجتماعی در این دوره متأثر از نگاه‌های راست‌کیشانهٔ مارکسیستی، چیزی شبیه تاریخ اقتصادی بود و به ناگزیر بدون در نظر گرفتن تکثرها و خاص‌بودگی‌های فرهنگی از روش‌های کمی و توصیفی برای پرداختن به روندهای کلی بهره می‌جست (Burke, 2008: 44)؛ در نتیجه، توان بررسی عوامل سیاسی جدیدی را نداشت که تعریف جدید از فرهنگ، آنها را از ابزارهایی منفعل به سوژه‌هایی فعال تبدیل کرده بود. بنابراین این ژانر جدید خاص‌بودگی‌های فرهنگی را در کانون توجه خود قرار داد؛ چرا که مؤلفان آن باور داشتند طبقات فرودست را نمی‌توان با استعانت از جمعیت‌شناسی و جامعه‌شناسی، به مدد عدد و گمنامی و با مطالعهٔ کمی جوامع گذشته در تاریخ عمومی جای داد (Ginzburg, 2013:13)؛ دوم آنکه مطالعات انسان‌شناسانه و مردم‌شناسانه در این دوره نشان دادند که نگاه کلی‌گرایانه به جامعه و در ذیل آن فرهنگ، فهم تامی از تکثر اجتماعی و فرهنگی موجود به دست نمی‌دهد. کسانی چون کلیفورد گیرتز ملهم از جریان‌های پدیدارشناسی، هرمنوتیک و کارکردگرایی جامعه‌شناختی کوشیدند طرح‌هایی نو در اندازند تا بر این مشکل فائق آیند. خوانش گیرتز از جنگ خروس در بالی در زمرهٔ پژوهش‌هایی است که در قالب این افق‌های تازهٔ پژوهشی صورت یافته است (Geertz, 2000: 412-453). تاریخ خُرد جدید این امکان را فراهم می‌کرد که از آفات رویکردهای متصلب ساختارگرای کل‌نگر احتراز کرد؛ سوم آنکه تاریخ فرهنگی کلاسیک بر روایت‌های کلان پیشرفت غربی ابنا داشت و با اروپامحوری عجین شده بود (Burke, 2008: 5). انسان‌شناسی و مردم‌شناسی با به زیرکشیدن نگاه هگلی، زمینهٔ کشف خردورزی‌های غیر غربی را فراهم آوردند و نشان دادند که روایت غربی از دیگری تا چه اندازه مبتنی بر ابرروایت‌های غربی از فرهنگ و تاریخ است. ضمن اینکه گذر از این ابرروایت‌ها، ایدهٔ تاریخ یک‌دست و تامی را که اینان روایت می‌کردند، رد کرد. در نتیجه تصور فرهنگ به مثابهٔ یک جریان جهانی تخت به تصور فرهنگ به مثابهٔ گردهمایی بزرگی از

1. Giovanni Levi
2. Edoardo Grendi

زیست‌جهان‌های متفرد تغییر یافت. دیدگاه کلاسیک گرامشی در باب مفهوم هژمونی و تحلیل روابط مناطق شمالی و جنوبی ایتالیا با عینک این مفهوم و نیز نقد ادوارد سعید بر شرق‌شناسی و به عنوان نمونه بازنمایی‌های اروتیک آن در آثار جوزف کنراد نقشی بی‌بدیل در رنگ باختن این تصور داشته‌اند (Gramsci: 1992; Said: 1978).

تاریخ خُرد جدید یا به عبارت مرسوم‌تر، تاریخ فرهنگی جدید با درک نیاز به تبدیل این رویکردهای نو به برنامه‌های پژوهشی عملیاتی توسعه یافت؛ برنامه‌هایی که به قصد به متن کشاندن صداهای ساکت و غایب در ابرروایت‌های مرسوم از تاریخ و فرهنگ طراحی شده بودند. خوانش گینزبورگ به عمد زیست‌جهان‌های حاشیه‌ای در ایتالیای اواخر دوره رنسانس، جهان جادوگران و آسیابانان، را بررسی می‌کند تا نشان دهد با این رویکرد و زوایای تازه‌ای که ارائه می‌کند بسیاری از دعاوی طرح‌شده در تاریخ فرهنگی کلاسیک تا چه حد از رخدادهای ذهنیت‌های آن دوره فاصله دارند. در بخش بعدی با خوانش پنیر و کرمها نشان داده می‌شود که گینزبورگ چگونه با وقوف بر این زوایا، زمینه تحول این رهیافت کلاسیک به نسخه جدید آن یعنی تاریخ فرهنگی جدید را فراهم آورده است.

تحقق عاملیت سیاسی مردمان عادی در پنیر و کرمها

گینزبورگ در کتاب پنیر و کرمها، داستان آسیابانی اهل فریولی به نام دومینیکو اسکاندلا^۱ مشهور به منوکیو^۲ را روایت می‌کند که پس از عمری زیستن در گمنامی تقریباً مطلق، به دستور دفتر مقدس آکوئیل و کنکور دیا در آتش سوزانده شد. تحلیل وی از منوکیو عمدتاً مبتنی بر اسناد دو محاکمه او است که به فاصله پانزده سال از یکدیگر برگزار شدند؛ اسنادی که تصویری غنی از افکار، احساسات، تصورات و آمالش عرضه می‌کنند (Ginzburg, 2013: xiii). گینزبورگ در تحلیل رخداد محاکمه منوکیو از همان آغاز و در مقدمه می‌کوشد و جوه تمایز کارش از معناپردازی کلاسیک از فرهنگ و نیز جریان تاریخ ذهنیت‌ها را نشان دهد. مفهوم فرهنگ در نظر گینزبورگ ناظر بر شیوه‌های متفاوت زیست است؛ یعنی واجد همان معنایی است که انسان‌شناسی فرهنگی برای آن قائل است. از سوی دیگر آشکارا متأثر از این رویکرد نو، ایدئالیسم نهفته در تاریخ ذهنیت‌ها را به صلابه می‌کشد. از نظر وی، این فهم از فرهنگ به محض به پرسش گذاشته‌شدن، محملی برای سؤال از رابطه میان فرهنگ طبقات فرودست و فرهنگ طبقات مسلط به مثابه دو شیوه زیست متفاوت می‌شود. او این پرسش‌ها را مطرح می‌کند که تا چه حد فرهنگ نخست تحت سلطه فرهنگ دیگر است و فرهنگ طبقه فرودست

1. Domenico Scandella
2. Menocchio

تا چه اندازه بیانگر محتوایی نسبتاً مستقل از فرهنگ طبقات مسلط است. آیا امکان دارد از تحرک دو جانبهٔ میان این دو سطح از فرهنگ سخن گفت؟ و ابراز می‌دارد که طرح این پرسش‌ها تا حدی در پافشاری رایج بر مفهومی آریستوکراتیک از فرهنگ ریشه دارد؛ مفروض رایجی که بر اساس آن، ایده‌ها و باورهای اصیل در اغلب موارد، محصول طبقات بالا و گسترش آنها میان طبقات فرودست، واقعیتی مکانیکی و کم‌ثمر یا بی‌فایده در نظر گرفته می‌شود یا در بهترین حالت، آنچه ملاحظه می‌شود، «تباهی» و «تحریفی» است که این ایده‌ها یا باورها در طی انتقال خود تجربه می‌کنند (Ibid: xiv).

وی معتقد است یکی از نقاط ضعف مهم تاریخ ذهنیت‌ها، خصیصهٔ بی‌طبقه بودن قطعی آن است. این تاریخ به دنبال غور در این مسئله است که میان «سزار و کم‌اهمیت‌ترین لژیونرهایش، سنت لوئیس و دهقانی که زمین‌های او را کشت می‌کرد، کریستف کلمب و یکی از ملوانان او» چه مطلب مشترکی وجود دارد و باور دارد که در نظر نگرفتن عنصر طبقه در این رویکرد، صفت «جمعی» افزوده شده به «ذهنیت» را به صفتی زاید تبدیل می‌کند و خطر دستیابی به نتیجه‌گیری‌های نامطمئن با این رویکرد را بسیار واقعی جلوه می‌دهد. گینزبورگ معتقد است لوسین فور^۱ نیز در دامی از این نوع افتاد. او در کتابی جذاب اما اشتباه کوشید مختصات ذهنی کل یک عصر را بر اساس مطالعهٔ یک فرد واحد و البته بسیار استثنایی یعنی رابله مشخص کند. به سبب این تصور از یک «ذهنیت جمعی» بی‌طبقه، نتایج پژوهش فور در باب قشر محدودی از جامعهٔ فرانسه متشکل از افراد فرهیخته به صورت ضمنی و بدون استثنا به کل یک قرن تعمیم داده می‌شود.

گینزبورگ پس از نقد تاریخ ذهنیت‌ها این پرسش را مطرح می‌کند که اگر آنچه از سخنان منوکیو به چشم می‌آید بیش از آنکه یک «ذهنیت» باشد، یک «فرهنگ» باشد چه می‌شود (Ibid: xxiii-xxiv) به زعم گینزبورگ، شکاف عمیق میان متونی که منوکیو مطالعه کرد و شیوه‌ای که آنها را درک نمود و به مفتش‌ها گزارش داد، نشان می‌دهد که نمی‌توان افکار او را به کتاب خاصی تقلیل داد یا رد پای آنها را تا کتاب خاصی دنبال کرد. به عبارت دیگر، برخلاف دیدگاه ایدئالیستی کسانی چون بورکهارت، این ایده‌های پیشینی نیستند که جهان منوکیو را می‌سازند. از طرف دیگر گینزبورگ تلاش دارد نشان دهد افکار منوکیو نه تنها از کتاب‌هایی که مطالعه کرده، بلکه از یک سنت شفاهی به نظر باستانی سرچشمه می‌گیرد و مجموعه‌ای از درون‌مایه‌ها را فرامی‌خواند که حاصل کار گروه‌های بدعت‌گذاری هستند که به صورتی اومانستی تعلیم دیده بودند: تساهل، تقلیل تعمدی مذهب به اخلاق و از این دست

درون‌مایه‌ها. گینزبورگ معتقد است ارجاعات منوکیو به کتاب‌های مطالعه‌شده و نیز به سنن شفاهی ایتالیایی، در نظر اول متناقض می‌نماید. اما این تنها یک نوع دوگانگی است و در واقع، فرهنگی یگانه را بازتاب می‌دهد که در درون آن ایجاد تمایزات کاملاً روشن ناممکن است. بنابراین حتی اگر منوکیو ارتباطی کم‌وبیش غیرمستقیم با حلقه‌های فرهیخته داشت، اظهارات او به نفع تساهل مذهبی و خواست او مبنی بر نوسازی رادیکال جامعه، نشانی اصیل بر آنان به جای گذاشت و به نظر نمی‌رسد که این اظهارات نتیجه دریافت تأثیرات بیرونی به صورتی منفعلانه باشد. اظهارات و آمال او در لایه‌ای مبهم و تقریباً ژرف از سنت‌های دهقانی دور ریشه دوامده بودند (Ibid: xxii-xxiii). گینزبورگ در این دعاوی، موضع معرفت‌شناسانه خویش در باب تقدم و عام‌تر بودن ساحت فرهنگ بر سایر صورتبندی‌های اجتماعی را آشکار می‌کند.

نگاه گینزبورگ به سنن فرهنگی و لزوم فهم متفاوت از طبقه در ذیل فرهنگ، وی را وامی‌دارد در اسباب و لوازم روش‌شناختی لازم برای فهم بی‌واسطه‌تر مردمان طبقات پایین چون منوکیو تأمل کند. اولین مشکل از نظر او، مشکل منابع است. وی به جای پژوهش در باب طبقات مرفه، دست به کار مطالعه آسیابانی شده بود که ایده‌هایی عجیب داشت و تعدادی کتاب خوانده بود و این تنها مواد یک پاورقی ممکن در تاریخ‌نگاری متعارف، خود موضوع کتاب مستقلی شده بود. اما پژوهش او نیز با همان مشکل متعارف در تحقیق در باب فرودستان مواجه بود. این مسئله که معدود اسناد برجای‌مانده از فرودستان، اسنادی از خود آنها نیست. اسنادی که عموماً از طریق واسطه‌هایی دیگر به دست ما رسیده است. در واقع، صداهای در هم شکسته قربانیان دادگاه‌های تفتیش عقاید از صافی‌های پرسش‌های تعقیب‌کنندگان آنها به دست ما رسیده است و طرف‌های ثالثی آنها را در دفاتر رسمی رونویسی کرده‌اند. این مطلب به استثنای نامه منوکیو به پسرش درباره او هم صادق است. چگونه می‌شود اسنادی نظیر رونوشت‌های محاکمات تفتیش عقاید را که محصول فشار روانی، فرهنگی و جسمی بودند ارزش‌گذاری کرد؟ همانگونه که گینزبورگ شرح می‌دهد، سرزندگی گفت‌وگوهای شفاهی که محاکمات تفتیشی به ما منتقل می‌کنند هم واقعی هستند و هم فریبده. به نظر می‌رسد که منوکیو را می‌شناسیم، اما او در عین حال از ما می‌گریزد؛ نه فقط به دلیل پاسخ‌های او که تحت فشار از او گرفته بودند (حتی قبل از آنکه شکنجه شود). دسترسی به گذشته همواره با واسطه و در نتیجه جانبدارانه است. از آنجا که همواره با واسطه است، همواره به زاویه دید وابسته است (Ibid: preface to 2013 edition).

اما این مسئله درخصوص فرودستان به مشکلی مضاعف بدل می‌شود. حتی امروزه نیز فرهنگ طبقه فرودست تا حد زیادی شفاهی است و این مسئله در قرن‌های گذشته حتی بیشتر

بود. از آنجا که تاریخ‌نگاران قادر به گفت‌وگو با دهقانان قرن شانزدهم نیستند، تقریباً به صورت کامل باید بر منابع نوشتاری و شواهد باستان‌شناختیِ ممکن تکیه کنند. این مشکلات دربارهٔ متن‌هایی که نوشته شده‌اند و افرادی که آنها را نوشته‌اند، این گروه دوم آشکارا کم‌وبیش متعلق به این فرهنگ مسلط هستند، به صورت غیر مستقیم دوچندان می‌شود. این بدین معنی است که اندیشه‌ها، باورها و خواست‌های دهقانان و پیشه‌وران گذشته تقریباً همواره از طریق دیدگاه‌ها و واسطه‌هایی تحریف‌کننده به ما می‌رسند (Ibid: xiv).

گینزبورگ حل این معضل را در تحلیل باختین از کارناوال می‌داند. او تلاش می‌کند با نشان دادن شباهت‌ها و تفاوت‌های رویکرد خود به فرهنگ عامه با رویکرد باختین به این موضوع، فاصله‌گیری خود از این نگاه آریستوکراتیک به فرهنگ عامه را اثبات کند. توضیح آنکه میخائیل باختین در کتابی در باب روابط میان رابله و فرهنگ عامهٔ روزگار او، به خوبی نشان می‌دهد که کتاب‌های گارگانتوا^۱ یا پانتاگروئل^۲ که شاید هیچ دهقانی هرگز آنها را نخوانده بود، بیش از سالنامهٔ نجومی چوپانان^۳ که در بخش‌های روستایی فرانسه می‌بایست به صورت گسترده‌ای دست به دست شده باشد در زمینهٔ فرهنگ دهقانی به ما می‌آموزند. کارناوال در مرکز این فرهنگی است که باختین ترسیم می‌کند. اسطوره و آیینی که در آن جشن حاصلخیزی و وفور نعمت، واژگونی استهزاء‌آمیز همهٔ ارزش‌ها و احکام، حس کیهانی ویرانگر و حیات‌بخش گذر زمان با هم تلاقی می‌کنند. بر اساس نظر باختین، این تصور از جهان که در طی قرن‌ها در قالب فرهنگ عامه تکامل یافته بود به ویژه در قرون وسطی در تقابل با خشک‌اندیشی و محافظه‌کاری فرهنگ طبقات مسلط، محل سوءظن بود. با در نظر گرفتن این تفاوت و نابرابری در ذهن، اثر رابله و کیفیت هجوآمیز آن زمانی فهمیدنی است که به صورت مستقیم با موضوعات کارناوال فرهنگ عامه مرتبط شود: دوگانگی فرهنگی در عین تأثیری دوجانبه و چرخشی میان فرهنگ‌های طبقات حاکم و محکوم که در نیمهٔ نخست قرن شانزدهم به صورت خاصی شدت یافت. اما به زعم گینزبورگ، کمبود اساسی کتاب عالی باختین به احتمال مطلب دیگری است. شخصیت‌های اصلی فرهنگ عامه یعنی دهقانان و پیشه‌وران که او تلاش داشته است آنها را توصیف کند تقریباً به صورت انحصاری از طریق واژه‌های رابله با ما سخن می‌گویند. به تعبیر خود گینزبورگ، «غناى امکانات پژوهشی که باختین نشان می‌دهد ما را مشتاق مطالعهٔ مستقیم و فارغ از واسطهٔ طبقات پایین می‌سازد. اما به دلایلی که تذکر داده شدند، یافتن روش برخورد مستقیم در این حوزه از دانش به نسبت یافتن روشی غیرمستقیم

1. Gargantua
2. Pantagruel
3. Almanach des bergers

بسیار دشوارتر است» (Ibid: xvi-xvii).

گینبورگ مدعی است فرضیه باختین مبنی بر تأثیر دو جنبه میان طبقه پایین و فرهنگ‌های مسلط به یقین بسیار سودمندتر است از فرضیه‌ای که به طبقات فرودست جامعه پیشاصنعتی، نوعی سازگاری منفعلانه با محصولات نازل فرهنگی طبقات مسلط را نسبت می‌دهد؛ اما مشخص کردن روش‌ها و دوره‌های این تأثیر به معنای برخورد با مشکلی است که مستندسازی مسبب آن است. درباره فرهنگ عامه، مستندسازی همواره غیر مستقیم است. در اینجا نیز درخصوص کتاب گینزبورگ این واقعیت وجود دارد که بسیاری از اظهارات منوکیو آسیابان اهل فریولی را نمی‌توان به موضوعات آشنایی تقلیل داد که به ما اجازه می‌دهند به سطحی پیشتر نمانده از باورهای عامیانه، از اسطوره‌شناسی‌های مبهم دهقانی پی برد. اما آنچه مسئله منوکیو را بسیار پیچیده‌تر می‌کند این واقعیت است که این عناصر عامیانه مبهم با مجموعه‌ای به شدت منطقی و روشن از افکار از رادیکالیسم مذهبی گرفته تا طبیعت‌گرایی مایل به ایده‌های علمی تا خواست‌های آرمان‌گرایانه اصلاح اجتماعی تلفیق شده است. تقارب اعجاب‌انگیز میان افکار آسیابانی ناشناس از فریولی و افکار پیراسته و آگاهانه گروه‌های روشنفکری زمانه او، پرسش از اشاعه فرهنگی را موجب می‌شود که باختین پیشتر آن را صورت‌بندی کرده است. در اینجا است که گینزبورگ تلاش می‌کند نحوه مواجهه خود را با متن اعترافات منوکیو و سپس مسیر متفاوت خود را از باختین نشان دهد.

مسئله ناهمخوانی میان آنچه منوکیو از کتاب‌هایی که خوانده بود و خود کتاب‌ها، همان چیزی است که به گینزبورگ این امکان را داد رویکردی متفاوت با رویکرد باختین در پیش گیرد. توضیحات منوکیو درباره مطالعاتش، نمونه‌ای درخشان از رابطه با متن را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد که کاملاً با رابطه خواننده فرهیخته آن روزها تفاوت دارد. گینزبورگ در تحلیل دفاعیات شفاهی منوکیو نشان می‌دهد که این ناهمخوانی چگونه لایه‌ای عمیق از فرهنگ شفاهی عصر وی را افشا می‌کند و اینکه منوکیو چگونه از این فرهنگ شفاهی برای فهم و از آن خود کردن این کتاب‌ها استفاده می‌کند. این رویکرد متفاوت گینزبورگ در سال‌های بعد زمینه‌ساز پیدایش «تاریخ خوانش‌ها» یا «تاریخ مطالعه» یکی از جریان‌های مهم در تاریخ فرهنگی جدید می‌شود.

به باور گینزبورگ، فرهنگ همراه با زبان به فرد گستره‌ای از امکانات بالقوه می‌بخشد؛ قفسی نامرئی و منعطف که او در آن می‌تواند آزادی مشروطش را به کار بندد. منوکیو با درکی درست و شفافیتی نادر، زبانی را مفصل‌بندی کرد که تاریخ در اختیار او قرار داد؛ در نتیجه می‌شود از فاصله‌ای خاص و به شکلی تقریباً مبالغه‌آمیز مجموعه‌ای از عناصر متقارب را در

افشاگری‌های او ردیابی کرد؛ عناصری که در منابع عصر او و اندکی پس از آن گم شده‌اند یا به‌ندرت به آنها اشاره شده است. گینبورگ مدعی است این روش، ممکن‌ترین راه‌حل فائق‌آمدن بر «امپرسیونیسم بدنام پژوهش کیفی» است و حتی باعث افزایش دقت‌نظر پژوهش‌های کمی رایج در باب طبقات فرودست می‌شود. به عبارت دیگر او معتقد است تنها مجموعه‌ای از بررسی‌های عمیق و خاص، ترسیم کامل یک دورهٔ تاریخی را ممکن می‌کنند؛ چرا که پژوهش‌های کمی همچون کامپیوتر، شواهدی را که از آغاز برای بررسی آنها برنامه‌ریزی نشده‌اند حذف می‌کنند یا نادیده می‌گیرند (Ibid: p xxi-xxii).

گینبورگ در کنار بررسی خوانش خاص منوکیو، شرایط امکان این خوانش خاص را نیز شرح می‌دهد. به باور او، فردی همچون منوکیو با دو رخداد تاریخی بزرگ ممکن شده بود: اختراع چاپ و نهضت اصلاح دینی. پدیدهٔ چاپ منوکیو را با تجهیزات سنت شفاهی با کتاب‌ها مواجه کرد؛ سنتی که در آن رشد یافته و او را با واژه‌هایی برای ابراز ملغمه‌ای از افکار و تخیلاتی که در درون داشت، تغذیه کرده بود. نهضت اصلاح دینی به او شجاعتی داد برای بیان احساساتش به کشیش بخش، هم‌ولایتی‌هایش و مفتشان. او همچنان که آرزو داشت در زندان آنها را برای پاپ، کاردینال‌ها و شاهزادگان نیز ابراز کرد. این شکاف عظیم و منتج از پایان انحصار قشر فرهیخته بر فرهنگ نوشتاری و روحانیان بر مذهب، وضعیتی جدید و بالقوه انفجارآمیز خلق کرده بود. اما امکان یافتن زمینه‌ای مشترک میان آمال بخشی از فرهنگ طبقهٔ بالا و آمال فرهنگ عامه، بیش از نیم قرن پیش از محاکمهٔ منوکیو و هنگامی که لوتر جنگ دهقانان و دعاوی زیربنایی آن را به شدت محکوم کرد به صورتی قطعی در هم شکسته شده بود و حتی زندگی منوکیو در جایگاه یکی از باورمندان به این آرمان نیز با سوزاندن در آتش به پایان رسید (Ibid: xxiv-xxv).

نتیجه

در این نوشته با در برابر هم گذاردن دو رهیافت تاریخ فرهنگی کلاسیک و تاریخ فرهنگی جدید کشف شد که چگونه فرودستان از ابژه‌های منفعل فرهنگی در رویکرد نخست، تبدیل به سوژه‌های فعال فرهنگی در رویکرد دوم شدند و عاملیت سیاسی فرهنگی یافتند. از این رو نخست مواضع و دعاوی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناختی رویکرد کلاسیک و هگلی به تاریخ فرهنگ شبیه‌سازی شد تا شیوهٔ تضمین این دعاوی در روش پژوهش‌های کسانی چون بورکهارت آشکار شود. اما چرخش فرهنگی، مفروضات و گزاره‌های پذیرفته و رایج در اجتماع پژوهشگران این حوزه را به چالش کشید و با شالوده‌شکنی از گزاره‌های کلیدی آنها،

زهدانی برای زایش تاریخ فرهنگی جدید ایجاد کرد. تاریخ فرهنگی جدید با فرض فرهنگ به مثابه تمامی شیوه‌های زیست، صداها، ساکتی چون دهقانان، جادوگران، آسیابانان، پیله‌وران، چرم‌سازان و یاغیان را که در تاریخ فرهنگی کلاسیک غایب بودند به قلب متن کشاند و در عین حال برساخته «مرد درباری» و «مردمان تربیت‌نیافته» را از میان برداشت. ضمن اینکه فرهنگ را چنان، به درستی، ارزشمند کرد که امری مقدم بر تأمل در سایر ساحات اجتماعی گشت. پنیروکرمها یکی از آثار پیشگامی بود که نقشی ویژه در این تحول نظری داشت. گینزبورگ در این اثر، منوکیو و گنجینه‌های فرهنگ شفاهی مردمان روستایی را در بده‌بستانی دو سویه به تصویر می‌کشد. تعاملی که در رویکرد کلاسیک به چشم نمی‌خورد. با بررسی این کتاب نشان داده شد پژوهشگرانی چون گینزبورگ چگونه این تغییر را ممکن کردند. سپس در ادامه از استراتژی‌های گینزبورگ و تاریخ فرهنگی جدید برای طرح سویه‌هایی جدید استفاده شد که می‌تواند سبب تحول در دانش سیاست کنونی شود. به نظر می‌رسد می‌توان از این مسیرهای جدید برای طرح موضوعات و دعاوی نو در دانش سیاسی و فهم سیاست بهره گرفت.

کتاب‌شناخت

- بورکهارت، یاکوب (۱۳۸۹) فرهنگ رنسانس در ایتالیا، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ ۲، تهران: طرح نو.
- بیلینگتون، روزاموند و همکاران (۱۳۸۰) فرهنگ و جامعه: جامعه‌شناسی فرهنگ، ترجمه فریبا عذب دفتری، تهران: انتشارات قطره.
- ژورست، الیوت (۱۳۹۵) فراسوی هگل و نیچه: فلسفه، فرهنگ و فاعلیت، ترجمه خسرو طالب‌زاده، تهران: مرکز.
- Ginzburg, Carlo, (2013), *The Cheese and the Worms: The cosmos of a sixteenth-century miller*, Translated by John Tedeschi and Anne Tedeschi. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Barnouw, V. (1973). *Culture and personality* (rev. ed.). Homewood, IL: dorsey.
- Bietenholz, Peter G., (2015) "Jacob Burckhardt". *Britannica Encyclopedia*. access date: February 04, 2018, URL: <https://www.britannica.com/biography/Jacob-Burckhardt>.
- Bowden, S. (2011). *Priority of Events*. Edinburgh University Press.
- Brown, Kevin, (2017), "Artist and Patrons: Court Art and Revolution in Brussels at the end of the Ancien Regime", *Dutch Crossing*, pp1-28.
- Burke, Peter, (1986), "Strengths and Weaknesses of the History of Mentalities", *History of European Ideas*, Vol.7, No.5, pp439-451.
- Burke, Peter, (2008), *What is Cultural History?* Cambridge: Polity Press.
- Geertz, Clifford, (2000) *The Interpretation of Cultures*, New York: Basic Books.
- Gramsci, Antonio, (1992) *Prison notebooks*. New York: Columbia University Press.
- Hutton, Patrick H., (1981), "The History of Mentalities: The New Map of Cultural History".

History and Theory, Vol.20, No.3, pp. 237-259.

- Jenks, C. (1993). Culture: Key ideas. London: Routledge.

- Kluckhohn, C. (1949). Mirror for man. New York: McGraw-Hill.

- Malinowski, B. (2014). A Scientific Theory of Culture and Other Essays: [1944]. Routledge.

- Williams, R. (1983). Keywords: A vocabulary of culture and society (rev. ed.). New York: Oxford University.

- Said, Edward, (1978) Orientalism, New York: Pantheon Books.

- Valentine, J. (2003). The subject position of cultural studies: is there a Problem? Interrogating Cultural Studies: Theory, Politics and Practice.



List of sources with English handwriting

- Bürkhärt, Yākūb (2010), **farhange ronesāns dar Ītāliyā**, translated by Moḥammad ḥasan Loṭfī, ch2, Tehrān: ṭarḥe now.
- Bīlīngton, Rozāmond va hamkārān (2001), **farhang va jāme'e: jāme'eshenāsiye farhang**, translated by Farībā 'azab Daftarī, Tehrān: Enteshārāte Qaṭre.
- Zhorest, Elīyot (2016), **farāsūye Hegel va Nīche: falsafe, farhang va fā'eliyat**, translated by Khosrow ṭālebzāde, Tehrān: Markaz.



**The Dilemma of Subalterns Political Agency in Cultural History:
a Comparative Study¹**

Abouzar Fattahizadeh²
Mohammad Javad Abdollahi³

Received: 2019.02.01
Accepted: 2019.07.20

Abstract

In classical cultural history, the elites were considered to be agents of culture and politics, and thus, in this type of historiography, the cultural-political flows derived from ordinary people were not considered independent streams from the produced culture of the elite. However, one of the most important orientations of the new cultural history is the change in the subject matter of the study from elite to subalterns and ordinary people. The purpose of this paper is to answer the question of how, in the new cultural history, ordinary people and subaltern strata have become agents in construction of culture and politics. To answer this question, first, the position of classical cultural history on the issue of political agency and its application in the book "History of Culture in Italy" is examined. Then, in order to illustrate how this new cultural historiography has come to this orientation, while describing the stance of this approach, the book "The Cheese and the Worms: The cosmos of a Sixteenth-Century Miller" is being studied as one of the classical texts of this stream. In order to achieve this goal, with the "exploratory" approach, "comparative method" was used to discover the possibility conditions of this agency.

Keywords: Cultural history, Political agency, New cultural history, Classical cultural history

1. DOI: 10.22051/hph.2019.23120.1291

2. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Humanities, Yasuj University (Corresponding Author), Email: afattahizadeh@ut.ac.ir

3. PhD in History of Islamic Iran, University of Tehran, Email: mj.abddi@gmail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507